

شہید سید محمد امین حبیبی



از تبار علی

سامانہ جامع سہارن و دھڑا شہید استان بوشهر

نام پدر	ابوطالب
تاریخ تولد	۱۳۴۵/۰۶/۰۲
محل تولد	بوشهر - دشتستان
تاریخ شهادت	۱۳۶۵/۱۰/۰۳
محل شهادت	حاج عمران
مسئولیت	رزمنده
نوع عضویت	سرباز زمینی ارتش
شغل	—
تحصیلات	دوره راهنمایی
مدفن	کلمه

زندگینامه

زندگینامه شهید

شهید سید محمد امین حبیبی در تاریخ ۱۳۴۵/۶/۲ در روستای کلمه به دنیا آمد. او از سلاله پاک حضرت رسول (ص) بود و پدران او نیز از ساداتی می باشند که بسیار مورد توجه مردم آن دیار بوده اند. پدر بزرگوار آن شهید مرحوم سید ابوطالب نام دارد و مادر بزرگوارش نیز مرحومه عجب ناز مبرز می باشد.

جد بزرگوار این حدود سال های ۱۳۰۰ الی ۱۳۰۲ از فراشند به سمت اهرم مهاجرت می نمایند. سپس به دلیل درگیری با حاکمان جور زمان در آن دیار به اجبار به بلوک بوشکان و روستای تنگ زرد نقل مکان می نمایند. در آن جا نیز روح بلند جد بزرگوار آن شهید تحمل جبر و زورگویی خوانین باج گیر زمان را نداشته و به کلمه مهاجرت می نمایند. در کلمه آن شهید بزرگوار پا به عرصه گیتی گذاشته و متولد می گردد. جد بزرگوار آن شهید مرحوم سید عبدالحسین در کلمه نسبت به افتتاح مکتب خانه و فراگیری قرآن برای اهالی محل اقدام می ورزد و عده زیادی را تعلیم و تعلم می دهد.

شهید سید محمد امین حبیبی متولد سال ۱۳۴۵ و فرزند سوم خانواده می باشد. او ایام کودکی خود را در روستای کلمه گذراند. روستایی که از تمامی امکانات اولیه محروم بود و تنها ۴۰ الی ۵۰ خانواده بیشتر نبود.

او ایام تحصیلی دبستان را در دبستان وحدت کلمه سپری کرد. آقایان احمد شهبازی، محمدرضا عزیزی و اسفندیار اسفندیاری از آموزگاران او بوده اند. سال های دوران تحصیل در مقطع راهنمایی را نیز در فاریاب گذراندند و با موفقیت به اتمام این دوره نائل شدند. علی رغم استعداد درخشانی که در وجودش بود به دلیل عدم وجود مقطع دبیرستان و عدم دستیابی به مقاطع بالاتر از تحصیل بازماند و مبادرت به کار جهت تأمین معیشت خانواده نمود. او علاقه زیادی به فوتبال داشت و پس از ترک تحصیل در باشگاه ابوذر کلمه مشغول به ورزش فوتبال شد. در دوران عضویت او در آن تیم، باشگاه فوتبال ابوذر موفق به اخذ مقام قهرمانی جام باشگاه های پشت کوه گردید و نائب قهرمانی شهرستان سرانجام نیز از طریق نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی جهت انجام خدمت دوره ضرورت اعزام به جبهه می گردد و در تاریخ ۱۳۶۵/۱۰/۳ در جبهه حاج عمران به آرزوی دیرینه خود که شهادت بود نائل می شود. تا لحظات سرشار از جوانی و نشاط خود را وقف احیای اسلام و رفع ظلم و جهل و جمود نماید.

صفات بارز اخلاقی شهید:

شهید حبیبی قبل از اعزام به خدمت سربازی به شکل عجیبی نسبت به خودسازی خود اهتمام ورزیده بود. او در طول دوران عمر کوتاه خود نسبت به مسائل معنوی و دقت نظر در اعمال خود توجه زیادی داشت بنا به اظهار نظر دوستان شهید در تمامی شب های جمعه به مسجد می رفت و اکثر اوقات مردم نماز را به جای آورده و برای دعای کمیل نمی ماندند.

بارها شده بود که آن شهید دعای کمیل را در مسجد به تنهایی زمزمه می کردند. شاید تنهایی در ذکر دعا آوردگاهی بود تا او را بهتر بسازد. شاید نیز آن شب های دعا گواه صادق روزها و شب هایی بود که باید سپری می شد تا آن شهید به بالاترین مراتب عزت قرار گیرد. عشق این زمزمه ها را زمانی درمی یابیم که خبر شهادت آن راد مرد عرصه دفاع مقدس را می شنویم. آن شهید عزیز که کشاورزی رنج دیده بود و قبل از آن که سلاح «سیف» به دست گیرد. سلاح خودکفایی را به دست گرفته بود. امروز نیز دستان پینه بسته هر کارگر زحمت کش سلاح خود

کفایی است و بیل یعنی خود کفایه شرط ورود در معرفی آن شهید اخلاص است و بسو ما خاکیان چگونه می توانیم افلاکیان را به نسل های آینده معرفی کنیم؟ چگونه می توان از کسی که با بی نهایت پیوند خورده است سخن به میان آورد؟ او رنج دیده و رنج کشیده بود. عمق فقر را دریافته بود و در کوره بلایا گداخته شده بود و آیا جز این نیست که رنج عرصه ظهور استعداد های نهفته ای است که در وجود هر انسانی نهفته است؟ در این جا نیز رنج عرصه ظهور استعداد ایمان می گردد و حاصل آن نیز شهادت می شود. او در ارتشی مکتبی خدمت نمود تا آن که به شهادت رسید. در قبل از ایام خدمت سربازی نیز در نهادی مکتبی به خدمت فرا خوانده می شود که نام آن «جهاد سازندگی» است. شهید حبیبی هرگز ازدواج ننمود. چرا که چندان سنی از او نگذشته بود که بتواند مسئولیت عهده داری خانواده را به عهده گیرد. او از قید و بندها و تکلف ها رهایی یافته بود که ازدواج خود مرحله ای از تکامل است.

برای تحصیل رضای خدا یک روز باید اسلحه در دست داشت. یک روز بیل یک روز خاک و... شهید حبیبی نیز چنین بود. شهید حبیبی صدای دلنشین داشت و وقتی زبان تکلم می گشود. خستگی ها و دل مردگی های مخاطبین را می زدود. هرگز از خود سخنی به میان نمی آورد و به حقیقت، مؤمنین از خود هرگز نمی گویند. او حدیث نفس بر زبان نمی آورد. به گفته دوستانش در اواخر عهد کرده بود که هرگز سخنی از حدیث نفس بر زبان نراند. او در تمرین خودسازی به حق از خود شروع کرده بود.

شهید حبیبی مظلومانه زیست و یکی از نشانه های مظلومیت او آن بود که در سن ۲ سالگی پدر خود را از دست داد در دوران طفولیت یتیم گردید و از نعمت پدر محروم. چهره او متین و آرام بود. برادر شهید می گوید «توصیه او به ما این بود که رفتارمان صحیح باشد و می گفت نزدیک ترین بندگان به خدا و رسولش بنده ای است که نفع به هم نوعان خود رسانند.» و امروز بر ماست که پاسدار حرمت خون شهیدان باشیم و ما را سزاور نیست که جز این راهی برگزینیم. دیروز کربلا در سیطره سفاکی به نام صدام بود و امروز نیز در سیطره خون ریز و ملعونی به نام «بوش» رسالت امروز ما. رسالت دیروز شهید حبیبی است. پس از فاصله ۱۴۰۰ سال عاشورا ما را صدا می زند و به خود می خواند. مسلمانان به پا خیز تا با داعیه داران صلح جهانی که خود آغازگران جنگ های خونین اند در اقیانوس کربلا تو را می خواند.

مصاحبه

پای صحبت برادر شهید:

سید حسن حبیبی برادر شهید چنین می گوید: «برادرم در سن ۲ سالگی پدر خود را از دست می دهد و قبل از آن که به سن بلوغ برسد مادرمان نیز از دنیا می رود و با رفتن هر دو صله ای در زندگی ما وارد شد که هیچ چیز نمی توانست جای آن را پر کند. ایشان به همراه زن برادر بزرگمان در یک خانواده زندگی می کردند. برادرم نیز به شدت احترام زن برادرمان را رعایت می کرد او متواضع و فروتن بود و بسیار اهل دعا و نیایش‌ها در چهره اش موج می زد و آشنایان نیز علاقه خاصی به او داشتند. روزهایی که از جبهه باز می گشت همه آشنایان و فامیل به دور او حلقه می زدند. یاد دارم اولین باری که عازم جبهه شدند گفتند: «من دارم به جبهه می روم و تنها آرزویم این است که پس از این که به مقام اخلاص و دوستی با خدا رسیدم به شهادت رسم دعا کنید تا من برنگردم.»

دعای خود او نیز شهادت بود همیشه جد خودش را صدا می زد و دعا می کرد که پایان دوران عمرش به شهادت ختم شود. او نسبت به ائمه اطهار (ع) علاقه فراوانی داشت. بالاخص نسبت به حضرت زهراء (س) علاقه زیادی داشت و هرگاه نام او برده می شد بغض گلو در وجودش موج می زد و به یاد مصائب حضرت زهراء (س) می افتاد. مسئولیت او در جبهه نیز حمل و نقل سلاح و مهمات به خط مقدم بود. او هر از گاهی نامه نیز برای ما می نوشت هم اکنون نیز نامه هایش موجود است. نامه هایی که با حضور قلب نوشته می شد. در هیچ نامه ای ندیدم که یادی از امام را حلمان خمینی کبیر (ره) نکرده باشد و ما را با تبعیت از فرامین آن دعوت ننموده باشد. همیشه در هنگام مراجعت به خانه بعد از یکی دو روز آرام و قرار نداشتند و زودتر از آن که مرخصی شان تمام شود به جبهه مراجعت می کردند. او در غذا خوردن نیز سخت امساک می کرد. همیشه با وضو و با مسواک می خوابید و علاقه زیادی به مصرف عطر داشت او بوی خوش را طینت جدش حضرت رسول الله (ص) می دانست و بر هر کسی وارد می شد بوی خوش او فضای محوطه را پر می کرد. خلاصه آن که محبوب مردم بود. ان شاء الله که خداوند این هدیه ناقابل را از جدمان حضرت رسول اکرم (ص) بپذیرد.»

خاطرات

شعری از سید عبدالله حسینی:

کاش

سرم از تن جدا می داشتم ای کاش

علم بر عرش می افراشتم ای کاش

هوا وقتی بهاری بود خود را

میان جبهه ها می کاشتم ای کاش

جرم

دلا چون صبح دم صادق نبودی

برای پر زدن لایق نبودی

بیا تا فاش گویم جرمت امشب

که در آن روزها عاشق نبودی

باز مانده

مرا بالی است از پرواز مانده

قدم هایی است در آغاز مانده

شهیدان دست هایم را بگیرید

منم همراه از ره باز مانده

فیض گل شدن

اسیر وحشت موهوم ماندم

به مرگی این چنین محکوم ماندم

بهاران آمد و رفت و من افسوس

ز فیض گل شدن محروم ماندم



سازمان جامع سرداران و دختران شهید استان بوشهر